

تعیین سرنوشت جنگ صفین

<"xml encoding="UTF-8?">

امام مظهر صبر و استقامت بود. او در مقابل مخالفت فرزند ابی سفیان همه نوع نرمش و انعطاف از خود نشان داد. اما سودای ریاست خواهی آنچنان معاویه را فریفته بود که اعزام نمایندگان و اندرز ناصحان نه تنها سودی نبخشید، بلکه او را سرسخت تر ساخت. لاجرم امام علیه السلام تصمیم گرفت که کار جنگ را یکسره کند و وقت گرانبهای خود را بیش از این به هدر ندهد و این غده سرطانی را از پیکر جامعه اسلامی جدا سازد.

از مقررات اسلام در جهاد با دشمن این است که اگر حکومت اسلامی با گروهی پیمان «عدم تعرض» بسته باشد این پیمان محترم است مگر اینکه حاکم اسلامی بنابر قرائنی احساس کند که طرف مقابل قصد پیمان شکنی دارد و می خواهد از در خیانت وارد شود. در این صورت پیشدستی می کند و لغو پیمان را اعلام می نماید و مبادرت به جنگ می کند. چنان که قرآن کریم به این مسئله اشاره کرده، می فرماید:

وَمَا تَخَافْنَ مِنْ قَوْمِ خِيَانَةٍ فَاَنْذِرْهُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (انفال: 58)

هرگاه از خیانت گروهی بیمناک شوی، پیمان خود با آنها را به طور عادلانه لغو کن، که خداوند خیانتکاران را دوست نمی دارد.

این اصل حاکی از عنایت اسلام بر حفظ عدالت و اصول اخلاقی است که حتی اجازه نمی دهد بدون اخطار قبلی به دشمن یورش برده شود، هرچند نشانه های خیانت از رفتار و گفتار او نمایان باشد.

امام علیه السلام در صفین از این اصل هم گامی فراتر نهاد. زیرا در حالی که میان او و معاویه پیمانی از قبیل پیمان عدم تعرض وجود نداشت و فقط احترام ماههای حرام بود که سبب شد طرفین از تعرض دست بردارند و فضای صفین چندی روی آرامش ببیند، مع الوصف، برای اینکه مبادا شامیان تصور کنند که این آرامش پس از سپری گشتن ماه محرم باز به قوت خود باقی است، مرثد بن حارث را فرمان داد که در آخرین روز محرم به هنگام غروب خورشید در برابر سپاه شام قرار گیرد و با صدای رسا فریاد کند و بگوید:

ای اهل شام، امیر مؤمنان علیه السلام می گوید: من به شما مهلت دادم و در امر جنگ صبر کردم تا به حق بازگردید و بر شما از کتاب خدا دلیل آوردم و شما را به سوی آن دعوت کردم، ولی از طغیان دوری نجستید و حق را پاسخ نگفتید. در چنین شرایطی من هر نوع امان را به صورت متقابل برداشتم، که خداوند خائنان را دوست نمی دارد. (1)

پیام امام علیه السلام که به وسیله مرثد در سپاه معاویه طنین افکند، مایه جنب و جوش در سپاه طرفین شد و هر دو گروه به آرایش سپاهیان پرداختند و فرماندهان جناحها معین شدند. امام علیه السلام سپاه خود را به صورت زیر آرایش داد:

برای فرماندهی کل سواره نظام عمار یاسر و برای فرماندهی کل پیاده نظام عبد الله بن بدیل خزاعی تعیین شدند و پرچم کل سپاه به دست هاشم بن عتبّه سپرده شد. سپس امام علیه السلام به تقسیم سپاه به صورت میمنه و میسرّه و قلب پرداخت. میمنه را در بخش راست سپاه و تیره های مختلف از قبیله ربیعّه را در سمت چپ

وشجاعان قبیله مضر را که غالبا کوفی وبصری بودند در قلب سپاه مستقر ساخت و هر یک از این سه قسمت را به سواره نظام و پیاده نظام تقسیم کرد. برای سواره نظام میمنه و میسره شعث بن قیس و عبد الله بن عباس و برای پیاده نظام هر دو بخش سلیمان بن سرد و حارث بن مره را تعیین نمود؛ آن گاه پرچم هر قبیله را به شخصیت و سران آن سپرد، ابن مزاحم در وقعه صفین از بیست و شش پرچم که هریک متعلق به قبیله ای بود یاد می کند که ذکر اسامی حاملان و قبایل آنان مایه اطاله سخن است. (2)

معاویه نیز به همین ترتیب به آرایش سپاه خود پرداخت و فرماندهان و پرچمداران را تعیین کرد. صبحگاهان که خورشید سر از افق بر آورد و نبرد سرنوشت ساز قطعی شد، امام علیه السلام در میان سپاهیان خود ایستاد و با صدای رسا چنین فرمود:

«لا تقاتلوهم حتی یبدؤوكم، فانكم بحمدالله على حجة و ترككم اياهم حتى یبدؤوكم حجة اخرى لكم عليهم. فاذا قاتلتموهم فهزمتموهم فلا تقتلوا مدبرا و لا تجهروا على جريح و لا تكشفوا عورة و لا تمثلوا بقتيل. فاذا وصلتم الى رجال قوم فلا تهتكوا سترا ولا تدخلوا دارا الا باذن و لا تاخذوا شيئا من اموالهم الا ما وجدتم في عسكرهم و لا تهبجوا امرأة باذى و ان شتمن اعراضكم وتناولن امراءكم و صلحاءكم فانهن ضعاف القوى و الانفس و العقول ولقد كنا لنؤمر بالكف عنهن وانهن لمشركات و ان كان الرجل ليتناول المرأة بالهراوة او الحديد فيعير بها عقبه من بعده». (3)

آغاز به نبرد مکنید تا با شما آغاز کنند، که شما بحمدالله در این نبرد حجت و دلیل دارید و رها گذاردن آنان تا لحظه ای که به نبرد آغاز کنند حجت دیگری است در دست شما. وقتی آنان را شکست دادید آن کس را که پشت به شما کند و بگریزد نکشید. زخمیها را نکشید و عورت دشمن را آشکار نسازید و کشته ای را مثله نکنید و آن گاه که به بارانداز واردگاه آنان رسیدید پرده دری ننمایید و به خانه کسی جز با اجازه من وارد نشوید و چیزی از اموال دشمن مگیرید مگر آنچه را که در میدان نبرد بر آن دست یابید. زنی را با ایذاء تحریک نکنید، هرچند شما را ناسزا گوید و بزرگان و نیکان شما را دشنام دهد، زیرا آنان از حیث عقل و قدرت ضعیف می باشند. روزی که آنان مشرک بودند ما مامور بودیم که دست به سوی آنان دراز نکنیم و اگر در دوران جاهلیت مردی به زنی با عصا یا آهن حمله می کرد این ننگی بود که بعدا فرزندان او مورد نکوهش قرار می گرفتند.

امیر مؤمنان علیه السلام در نبردهای «جمل» و «صفین» و «نهروان» سربازان خود را به امور زیر سفارش می کرد. «عباد الله اتقوا الله عز و جل، غضوا الابصار و اخفضوا الاصوات و اقلوا الكلام و وطنوا انفسكم على المنازلة و المجادلة و المبارزة و المعانقة و المكافحة و اثبتوا و اذكروا الله كثيرا لعلمكم تفلحون و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ريحكم و اصبروا ان الله مع الصابرين». (4)

بندگان خدا! از مخالفت خدا بپرهیزید، چشمها را به زیر افکنید و از صداهای خود بکاهید و کمتر سخن بگویید. خود را برای مبارزه و گلاویز شدن با دشمن و دفاع با چنگ و دندان آماده کنید. ثابت قدم و استوار باشید و خدا را یاد کنید تا رستگار شوید. از اختلاف و دو دستی بپرهیزید تا به سستی نگرایید و شوکت و عظمت شما از میان نرود. بردبار باشید که خداوند با بردباران است.

باری، سخنان امام علیه السلام پایان یافت و آن حضرت با یازده ستون رزمی در برابر دشمن قد علم کرد. صفهای سپاه امام علیه السلام طوری تنظیم شده بود که افراد قبیله ای که بخشی از آنان در عراق و بخشی در شام می زیستند در صحنه جنگ رو در روی یکدیگر قرار گرفتند.

در روزهای نخست، چرخ نبرد به کندی پیش می رفت و هنوز سیاست آتش بس و مدارا و فضای امید بر طرفین

حاکم بود. ستونهای رزمی تا ظهر به جنگ می پرداختند و از آن به بعد دست از نبرد می کشیدند. ولی بعدها نبرد شدت یافت و از صبح تا شب و حتی در بخشی از شب نیز ادامه یافت. (5)

حرکت ستونهای رزمی

در روز نخست از ماه صفر، مالک اشتر از سپاه امام علیه السلام و حبیب بن مسلمه از سپاه شام با افراد تحت فرمان خود به نبرد آمدند و بخشی از روز را به نبرد پرداختند و از طرفین گروهی کشته شدند. سپس از هم فاصله گرفتند و به اردوگاه خود بازگشتند. (6)

در روز دوم، هاشم به عتبه در راس گروهی از سوار و پیاده نظام و از سپاه شام ابو الاعور سلمی به همین کیفیت گام به میدان نهادند و سواره با سواران و پیاده با پیاده به نبرد پرداختند. (7)

در روز سوم، عمار از سپاه امام علیه السلام و عمرو عاص از سپاه معاویه با افراد تحت فرمان خود به میدان آمدند و سخت ترین نبرد میان آن دو انجام گرفت. (8)

عمار در برابر لشکر شام با صدای بلند گفت: آیا می خواهید آن کس را بشناسید که به خدا و پیامبر عداوت ورزیده و بر مسلمانان ستم روا داشته و مشرکان را کمک کرده است؟ آن گاه که خدا خواست دین خود را ظاهر سازد و پیامبر خود را کمک کند، او فوراً از ترس نه از روی میل و رغبت تظاهر به اسلام کرد. و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت، او دشمن مسلمانان و دوست مجرمان شد. ای مردم، آگاه باشید که این شخص همان معاویه است. او را لعن کنید و با او به نبرد برخیزید. او کسی است که می خواهد نور خدا را خاموش سازد و دشمنان خدا را یاری کند. (9)

در اینجا مردی به عمار گفت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بامردم نبرد کنید تا اسلام آورند و آن گاه که اسلام آوردند خون و مال آنها مصونیت پیدا می کند.

عمار سخن او را تصدیق کرد و افزود: حزب اموی از روز نخست اسلام نیاورد بلکه تظاهر به اسلام کرد و کفر خود را پنهان داشت، تا روزی که برای کفر خود یار و یاور پیدا کرد. (10)

عمار این سخن را گفت و به فرمانده سواره نظام دستور حمله به قسمت سواره نظام شامیان داد و او نیز فرمان حمله صادر کرد، ولی شامیان در برابر او پایداری نشان دادند. آن گاه به فرمانده پیاده نظام دستور داد و او نیز فرمان حمله داد و سربازان امام علیه السلام با یک یورش صفوف دشمن را درهم ریختند و عمرو عاص ناچار شد که جایگاه خود را عوض کند.

عمرو عاص پیر سیاست به حربه ای متوسل شد که عمار به آن توسل جسته بود. عمار از طریق تکفیر حزب اموی و سران آن آشوبی در صفوف دشمن افکند. متقابلاً عمرو عاص نیز پارچه سیاهی بر سر نیزه کرد و آن را برافراشت. این همان پرچمی بود که روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دست او داده بود. چشمها به آن خیره شد و زبانها به گفتگو در آمد. امام علیه السلام برای جلوگیری از نفوذ هر نوع فتنه فوراً به روشن کردن یاران خود پرداخت و گفت:

آیا می دانید داستان این پرچم چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی این پرچم را بیرون آورد و رو به

سپاه اسلام کرد وگفت: کیست که آن را با آنچه در آن است برگیرد؟ عمروعاص گفت: در آن چه چیز است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این که با مسلمانی ننگد و به کافری نزدیک نشود. عمروعاص آن را به این شرط گرفت، اما به خدا سوگند که به مشرکان نزدیک شد و امروز با مسلمانان می جنگد.

به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این گروه از صمیم دل اسلام نیاوردند، بلکه تظاهر به اسلام نمودند و کفر خود را پنهان کردند و هنگامی که برای ابراز کفر یارانی یافتند به عداوت خود بازگشتند، جز اینکه در ظاهر نماز را ترک نکردند. (11)

در روز چهارم، محمد حنفیه با ستونی گام به میدان نهاد و از سپاه شام نیز عبید الله بن عمر با گروهی آهنگ مبارزه کرد. آتش جنگ برافروخته شد و نبرد شدیدی میان دو گروه رخ داد. (12) عبید الله به محمد حنفیه پیغام داد که با هم به نبرد برخیزند. محمد حرکت کرد تا تن به تن با او بجنگد. امام -علیه السلام از جریان آگاه شد و فوراً اسب خود را به سوی فرزندش راند و به او فرمان توقف داد و آن گاه اسب خود را به سوی عبید الله راند و گفت: من با تو می جنگم، پیش بیا. عبید الله از شنیدن این سخن بر خود لرزید و گفت: مرا به جنگ با تو نیازی نیست. سپس اسب خود را بازگرداند و از معرکه دور شد. در این موقع سپاهیان طرفین از هم فاصله گرفتند و به اردوگاههای خود بازگشتند. (13)

در روز پنجم ماه صفر سال سی و هشت که روز یکشنبه بود، دو ستون رزمی که فرماندهی عراقیان را ابن عباس و سرکردگی شامیان را ولید بن عقبه بر عهده داشتند به نبرد پرداختند و پس از نبردی شدید به هنگام ظهر دست از جنگ کشیدند و به مراکز خود بازگشتند. در این هنگام فرمانده شامیان به دشنام گویی پرداخت و فرزندانش عبد المطلب را ناسزا گفت. ابن عباس او را به مبارزه طلبید ولی او تن به مبارزه نداد و میدان را ترک گفت. (14)

سپاه شام مردمی کور و کر و دور از واقعیات و تاریخ اسلام بودند، و گرنه نباید ستون رزمی آنان را فردی فرماندهی کند که به تصریح قرآن «فاسق» و نابکار است. ولید همان فردی است که قرآن کریم در باره او فرمود: ان جاءکم فاسق بنباء فتبینوا (حجرات: 6) یعنی اگر فاسقی خبری آورد در باره آن بررسی کنید. (15) این همان مردی است که قرآن او را چنین توصیف می فرماید: اقمن کان مؤمناً کمین کان فاسقاً لایستوون (سجده: 18) یعنی آیا آن کس که مؤمن است همچون کسی است که فاسق است؟ هرگز این دو برابر نیستند. (16)

در این نبردها هرچند گروهی کشته می شدند و طرفین بدون اخذ نتیجه به اردوگاه خود باز می گشتند، ولی سخنرانیهای امام علیه السلام و عمار و ابن عباس، افق را بر مردم شام روشن می ساخت و بی پایگی ادعای معاویه کم و بیش واضح می شد. لذا، در روز پنجم نبرد، شمر بن ابرهه حمیری با گروهی از قاریان شام به سپاه امام علیه السلام پیوست. فرار آنان به سوی نور، نشانه تاریکی بود که سپاه شام را فرا گرفته بود. فرمانروای عاصی شام بر خود لرزید و از تکرار آن سخت بیمناک شد.

عمروعاص رو به معاویه کرد و گفت:

تو می خواهی با مردی نبرد کنی که با محمد خویشاوندی نزدیک دارد و در اسلام دارای قدم راسخ و استوار است. او در فضیلت و معنویت و آشنایی به رموز جنگ بی همتاست. او با یاران انگشت شمار محمد و با قهرمانان و قاریان و شریفترین افراد آنان به جنگ تو آمده است و برای آنان در نفوس مسلمانان هیبت و بزرگی است. لازم است شامیان را در سخت ترین مواضع و تنگناها قرار دهی و پیش از آنکه طول مدت جنگ در آنان ایجاد ملالت کند ایشان را تطمیع کنی. و هرچه را فراموش می کنی، این را فراموش مکن که تو بر باطلی.

معاویه از سخنان پیر سیاست پند آموخت و فهمید که یکی از عوامل جذب شامیان به میدان نبرد تظاهر به دین

و تقوی و ورع است گر چه در دل از آن اثری نباشد. از این رو، فرمان داد که منبری ترتیب دادند و سران سپاه شام را به حضور طلبید و بر فراز منبر قرار گرفت و همچون فردی سوخته دل برای دین و مذهب اشک تمساح ریخت و گفت:

ای مردم، جانها و سرهای خود را به ما بسپارید. سست مشوید و دست از یاری مکشید. امروز روزی پر خطر است، روز حقیقت و حفظ آن است. شما بر حق هستید و در دست شما حجت است. شما با کسی نبرد می کنید که بیعت را شکسته و خون حرامی را ریخته است و در آسمان کسی او را معذور نمی شمارد. آن گاه عمرو عاص بر فراز منبر قرار گرفت و سخنانی شبیه سخنان معاویه گفت و از منبر پایین آمد. (17)

سخنرانی امام (ع)

به امام علیه السلام گزارش رسید که معاویه از طریق حيله و نیرنگ و تظاهر به دین شامیان را به جنگ دعوت می کند. لذا آن حضرت دستور داد که همگان در نقطه ای گرد آیند. راوی می گوید: امام را دیدم در حالی که بر کمان خود تکیه کرده و یاران پیامبر را به دور خود گرد آورده بود و می خواست مردم آگاه شوند که یاران پیامبر در گرداگرد او هستند. پس ستایش خدا را بجا آورد و چنین گفت:

مردم سخنان مرا بشنوید و آن را به خاطر بسپارید. خودخواهی از گردنکشی است و نخوت از کبر و خودبینی، و شیطان دشمن حاضری است که به شما وعده باطل می دهد. آگاه باشید که مسلمان برادر مسلمان است. ناسزا مگویید و دست از یاری مکشید. شریعت دین یکی و راههای آن هموار است. هرکسی آن را گرفت به آن پیوسته و هر کس آن را ترک کند از آن خارج شده و هرکس از آن جدا شود نابود گردیده است. آن کس که امین شمرده شود ولی خیانت ورزد، یا وعده کند اما تخلف نماید، گفتگو کند ولی دروغ بگوید، مسلمان نیست.

ما خاندان رحمت هستیم. گفتار ما راست و کردار ما برتری است. از ماست خاتم پیامبران و در ماست رهبری اسلام و از ماست قاریان کتاب خدا، من شما را به سوی خدا و پیامبر و جهاد با دشمن وی و پایداری در راه آن و کسب رضای خدا و بپا داشتن نماز و پرداختن زکات و زیارت خانه خدا و روزه ماه رمضان و کوشش در رساندن بیت المال به اهلس دعوت می کنم.

از شگفتیهای جهان است که معاویه اموی و عمرو عاص سهمی بر آن شدند که مردم را به دینداری تشویق کنند! شما می دانید که من هرگز با پیامبر مخالفت نکرده ام و در مواضعی که قهرمانان عقب می کشیدند و ترس و لرز آنان را فرا می گرفت جانم را سپر او قرار می دادم. سپاس خدا را که مرا به این فضیلت گرامی داشت. پیامبر خدا جان سپرد در حالی که سر او در آغوش من بود، و به تنهایی او را غسل دادم و فرشتگان مقرب بدن او را از این سو به آن سو برمی گردانیدند. به خدا سوگند که هیچ امتی پس از رحلت پیامبر خود دچار اختلاف نگشت مگر اینکه اهل باطل بر اهل حق غلبه کرد. (18)

وقتی سخنان امام علیه السلام به اینجا رسید، عمار، آن پیر با ایمان و یار وفادار، روی به مردم کرد و گفت: امام، شما را آگاه ساخت که امت، نه در آغاز کار راه صحیحی را در پیش گرفت و نه در پایان آن.

از سخنان ابن مزاحم بر می آید که امام علیه السلام سخنان خود را در عصر دوشنبه ششم ماه صفر ایراد فرمود

ودر پایان خواستار هجوم همگانی سپاهیان برای برکندن ریشه فساد شد. از این رو، در روز سه شنبه هفتم صفر، سپاهیان را برای حمله دسته جمعی آماده کرد و خطابه ای ایراد فرمود و در آن روش جنگ را ترسیم کرد. (19)

پی نوشت ها :

- 1- وقعه صفین، صص 203-202؛ تاریخ طبری، ج 3، جزء6، ص 5؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 149؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 25؛ مروج الذهب، ج 2، ص 387 (بااختصار واندکی تفاوت).
- 2- وقعه صفین، ص 205؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، صص 24-26.
- 3- وقعه صفین، صص 204-203؛ تاریخ طبری، ج 3، جزء6، ص 6؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 149؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 26.
- 4- وقعه صفین، صص 204-203؛ تاریخ طبری، ج 3، جزء6، ص 6؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 149؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 26.
- 5- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 30؛ مروج الذهب، ج 2، صص 387-388؛ وقعه صفین، صص 214 و 215؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، صص 27-30.
- 6- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 30؛ مروج الذهب، ج 2، صص 387-388؛ وقعه صفین، صص 214 و 215؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، صص 27-30.
- 7- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 30؛ مروج الذهب، ج 2، صص 387-388؛ وقعه صفین، صص 214 و 215؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، صص 27-30.
- 8- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 30؛ مروج الذهب، ج 2، صص 387-388؛ وقعه صفین، صص 214 و 215؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، صص 27-30.
- 9- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 30؛ مروج الذهب، ج 2، صص 387-388؛ وقعه صفین، صص 214 و 215؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، صص 27-30.
- 10- وقعه صفین، صص 216-215؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 31؛ تاریخ طبری، ج 3، جزء6، ص 7.
- 11- وقعه صفین، صص 216-215؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 31؛ تاریخ طبری، ج 3، جزء6، ص 7.
- 12- مروج الذهب، ج 2، ص 388.
- 13- مفسران اسلامی به اتفاق نزول این آیه را در باره ولید بن عقبه تصدیق کرده اند.
- 14- در باره شان نزول این آیه به تفاسیر حدیثی، مانند الدر المنثور وبرهان مراجعه شود.
- 15- وقعه صفین، صص 222-221؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 150؛ تاریخ طبری، ج 3، جزء6، ص 7؛ مروج الذهب، ج 2، ص 388.

16- وقعه صفين، صص 222 - 221؛ كامل ابن اثير، ج 3، ص 150؛ تاريخ طبرى، ج 3، جزء 6، ص 7؛ مروج الذهب، ج 2، ص 388.

17- وقعه صفين، ص 222؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 5، ص 180.

18- وقعه صفين، صص 223-224؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 5، صص 182 - 181.

19- وقعه صفين، صص 223-224؛ شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد، ج 5، صص 182 - 181.